

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

جمع‌بندی بحث

بحث در روایات تسويف است که سند و دلالت هر يك را مستقلاً بررسی کردیم و بیان شد که مجموعاً در استنباط از این روایات سه راه وجود دارد:

راه اول: روایت اول و ششم را بر ظاهر خود باقی گذاشته و بگوئیم تسويف اگرچه در سال اول باشد حرام است. اگر شخصی امسال مستطيع شد و تأخير انداخت، ولو سال آینده انجام داد این حرام است و عذري ندارد، «و هذا معني الفورية الشرعية» و موضوع بقیه روایات، تسويف منجر به ترك حج است که عقوبت آن عبارت است از: «ترك شريعة من شرائع الاسلام نحشره يوم القيامة اعمي» و تعابیر دیگری که در روایات آمده است.

راه دوم: روایات دسته دوم را قرینه قرار بدهیم برای تصرف در دسته اول و بگوئیم مجموع این روایات، دلالت بر تسويف منجر به ترك الحج دارد. در نتیجه اگر کسی انجام نداد (و گفت سال دیگر) تا اینکه بمیرد، این شخص «قد ضيَّع و ترك شريعة من شرائع الإسلام»، منتهی دیگر از آن استفاده نمی‌شود که اگر امسال انجام نداد و سال بعد انجام داد، مرتكب معصیت شده است.

بر این اساس، اگر روایات دسته دوم را قرینه بر روایات دسته اول قرار دهیم، دیگر فوریت از آنها استفاده نمی‌شود (البته مرحوم والد ما در همین فرض نیز می‌فرماید می‌توان فوریت را استفاده کرد که دیدگاه ایشان را بیان خواهیم کرد).

راه سوم: (راه شیخ انصاری (قدس سره) و به تبع ایشان صاحب مرتقی است که) این روایات دلالت بر یک فوریت احتیاطیه عقلیه یا فوریت طریقیه دارد و اساساً دلالت بر فوریت ذاتی و مولوی و شرعی ندارد.

ارزیابی دیدگاه شیخ انصاری (قدس سره) و صاحب مرتقی (قدس سره)

نکته اول: صاحب مرتقی درباره روایت اول (که صحیحہ معاویة بن عمار بود) بیان داشت که چون عبارت: «و ان كان سوفه للتجارة فلايسعه» در ذیل و تفسیر آیه «لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» آمده، این مقدار از آیه با این تعبیر حضرت سازگاری ندارد، پس معلوم می‌شود که این عبارت حضرت، برای آن «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» است. در نتیجه، ایشان روایت اول را نیز با این بیان داخل در طائفه دوم کرد؛ یعنی فرمود آنجا نیز تسويف منجر به ترك حج مراد است.

اشکال اول: در اشکال بر این کلام باید گفت که این سخن در صحیحہ معاویة بن عمار درست است، اما در روایت ششم

(روایت زید شحّام) دیگر آیه نیامده است، بلکه آمده: «قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): التاجر يسوّف الحج قال ليس له عذر».

اشکال دوم: بر فرض که بگوییم روایت ششم اشکال دارد، می‌گوییم در روایت اول مانعی ندارد که امام (علیه السلام) بدون در نظر گرفتن «وَمَنْ كَفَرَ»، بفرماید: «و ان كان سوّفه للتجارة فلا يسعه»؛ زیرا «لِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ». بنابراین، دلیلی نداریم که عبارت: «و ان كان سوّفه للتجارة» مربوط به «وَمَنْ كَفَرَ» باشد.

صاحب مرتقی (قدس سره) فرمود عبارت: «و ان كان سوّفه للتجارة»، ارتباطی به قسمت اول آیه ندارد، پس به قسمت دوم مرتبط است، می‌گوییم به قسمت دوم نیز ارتباطی ندارد؛ زیرا در قسمت دوم آمده: «وَمَنْ كَفَرَ» و کفر؛ یا به معنای کفر اصطلاحی است؛ یعنی «مَنْ قال ليس هذا هكذا»؛ کسی که بگوید حج واجب نیست یا کفر به معنای ترک است و این ترک، اعم از ترک عن تسويف یا عن غير تسويف است.

اگر در ذیل آیه، ترک منحصر به تسويف بود، این سخن درست بود، منتهی ترک، اعم از تسويف و غير تسويف است. بنابراین آنچه صاحب مرتقی ردّ کرده و گفتند که امام (علیه السلام) یک حکم مستقّلی را بیان نمی‌کند، در پاسخ می‌گوییم چه اشکالی دارد امام (علیه السلام) یک حکم مستقّلی را بیان کنند؟! چرا ذیل روایت که می‌فرماید: «و ان مات علي ذلك فقد ترك شريعة من شرايع الإسلام» یک حکم مستقّلی است؟ این قسمت روایت نیز یک حکم مستقّلی باشد. بر این اساس، ما باشیم و روایت اول، روایت اول با بر همین ظاهری که بیان شد باقی باشد.

نکته دوم: مرحوم شیخ و صاحب مرتقی از روایات تسويف، یک فتوای تفصیلی استفاده کرده و فرمودند اگر کسی عالم است به این که سال آینده زنده است و می‌تواند حج برود، مانعی از تأخیر انداختن حجّ به سال آینده وجود ندارد، اما اگر کسی عالم نیست و نمی‌داند سال آینده هست یا نه، واجب است که فوراً از باب فوریت احتیاطیه عقلیه حجّ انجام دهد.

اشکال این سخن آن است که خود این روایات، قاطع تفصیل است؛ یعنی روایات می‌گوید کسی حق ندارد بگوید: «العالم احجّ العالم احجّ» و فرقی ندارد که علم داشته باشد به اینکه سال دیگر زنده است که حجّ را انجام دهد یا اینکه علم نداشته باشد. روایات می‌گوید شخص مستطیع حقّ ندارد بگوید امسال یا سال آینده حجّ انجام می‌دهم؛ چه علم داشته باشد که سال آینده هست یا علم نداشته باشد. از کجای روایات استفاده می‌شود که اگر علم دارد که سال آینده زنده است و می‌تواند انجام دهد، مانعی ندارد، اما اگر علم ندارد، باید امسال انجام دهد؟! اگر چنین چیزی در روایات بود، ما قبول می‌کردیم.

بنابراین، اولاً این روایات را حمل بر فوریت احتیاطی عقلی می‌کنید، ثانیاً می‌گویید نتیجه فوریت احتیاطی عقلی، تفصیل است. در پاسخ می‌گوییم خود این روایات قاطع تفصیل است.

اصلاً وقتی ادله مطلق است، قول به تفصیل معنا ندارد، ما چه شهادی داریم بر این که اینجا تفصیل وجود دارد؟ ما باشیم و ظاهر روایات، روایات می‌گوید کسی حق ندارد بگوید: «العالم احجّ العالم احجّ» مطلقاً؛ چه بداند سال آینده هست و چه نداند. در این دوازده روایت، یک روایت پیدا نمی‌کنید که قرینه بر این باشد در موردی که انسان نمی‌داند که سال دیگر هست، بتواند تأخیر بیندازد.

نکته سوم: مرحوم شیخ انصاری فرمود این روایات اشاره به همان استدلال عقلی دارد که صاحب مدارک (قدس سره) یا محقق حلی (قدس سره) در معتبر دارند و فرمودند بعد از ضمیمه بعضی به بعض، فوریت احتیاطیه عقلیه به دست می‌آید.

اشکال این است که ما هر چه در روایات دقت کردیم، در هیچ روایتی حتی بویی از این استشمام نشد که اینجا اشاره به دلیل عقل

دارد، بلکه این «لا عذر له» در روایت، «لا عذر له شرعاً» است نه «عقلاً» یا «لا یسعه»؛ یعنی «لا یسعه شرعاً» نه «عقلاً».

بله؛ اگر مضمون همه این روایات، یک چیز بود، آن گاه می‌توانستیم این مضمون واحد را به حکم عقل نزدیک کرده و بگوییم این روایات دالّ بر این حکم عقلی است، اما اشکال اصلی این است که در این روایات، دو مضمون وجود دارد؛ یک مضمون این است که «مطلق التسويف حرام»، یک مضمون آنکه تسويف و تأخير منجر به ترک حرام است و نمی‌توان این دو مضمون را به یک مضمون برگرداند.

بنابراین، چون دو مضمون در اینجا هست، بحث عقلی بودن کنار رفته و حمل این روایات به حکم عقلی، جدّاً خلاف ظاهر است. در این روایات که سائل از امام (علیه السلام) سؤال می‌کند: «التاجر یسوّف الحج»، آیا واقعاً می‌خواسته حکم عقلی را از امام (علیه السلام) سؤال کند؟!

بله؛ گاهی اوقات در روایاتی امام علیه السلام مستقلاً یک چیزی را فرموده که در این صورت، می‌گوئیم حکم ارشادی عقلی را فرموده است، اما در اینجا پرسش سائل از تسويف شرعی است، می‌گوید آیا حاجی می‌تواند شرعاً حج را تأخیر بیندازد یا نه؟ اصلاً در ذهن سائل بحث سؤال عقلی و تسويف عقلی نیست.

یا در روایت دوم که آمده: «عن رجل له مالٌ و لم یحج قطّ»، امام (علیه السلام) می‌فرماید: «هو ممن قال الله تعالى وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»، کجای این روایت عقلی است؟! این عقوبت بر ترک الحج است. یا در روایت پنجم آمده: «من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى و اضلّ سبيلاً» حضرت فرمود: «ذلک الذی یسوّف نفسه الحج حتی یأتیه الموت». بنابراین، نمی‌توان از این روایات فوریت عقلی را استفاده کرد و در سؤال یا جواب هیچ کدام پای عقل در میان نیست.

تذکر: مرحوم شیخ انصاری در اصول خود مبانی دارد که در فقه خلاف آن عمل می‌کند، یکی از آنها در همین بحث است که در اینجا می‌فرماید در تجرّی معصیت است، اما در اصول می‌فرماید متجرّی معصیت نکرده است.

مرحوم شیخ می‌گوید اولاً ما این روایات را به یکدیگر ضمیمه می‌کنیم، ثانیاً بعد از ضمیمه کردن این نتیجه به دست می‌آید که انسان کاری کند که یک واجبی ترک شود، ثالثاً در اینجا عقل می‌گوید اگر یک کاری کردی یک واجبی ترک شد، این کار تو قبیح است. در توضیح کلام مرحوم شیخ بیان شد که ایشان اشکالی در سند ندارد و مدلول این روایات را، ارشاد به حکم عقل می‌داند و اگر ارشاد به حکم عقل شد، دیگر فوریت شرعی را از آن استفاده نمی‌کنیم.

بر این اساس، مرحوم شیخ و صاحب مرتقی (قدس سره) می‌گویند ما باشیم و روایات؛ یعنی اجماع و ارتکاز را کنار می‌گذاریم (زیرا اجماع و ارتکاز به خوبی دلالت بر فوریت شرعی دارد)، فوریت شرعی به دست نمی‌آید، بلکه فوریت طریقی عقلی است. البته باید توجه داشت که مرحوم شیخ و صاحب مرتقی نیز فتوا به فوریت شرعی می‌دهند؛ زیرا فوریت شرعی را از ادله دیگر استفاده می‌کنند.

نکته چهارم: اشکالی است بر خصوص کلام صاحب مرتقی و آن اینکه ایشان بیان داشت که این روایات می‌خواهد مطلبی را بر خلاف قاعده بگوید که در واجبات موسّعه، قاعده این است که اگر الآن وقت نماز ظهر و عصر شد و مکلف گفت یک ساعت دیگر می‌خوانم، نشد دو ساعت دیگر می‌خوانم و مُرد، همه اعتقاد دارند که استحقاق عقاب ندارد؛ زیرا شارع این واجب را به عنوان واجب موسع قرار داده است.

این را نباید خلط کرد با آنجائی که مکلف بداند یک ساعت دیگر می‌میرد؛ زیرا اگر کسی اول وقت نماز می‌داند یک ساعت دیگر

می‌میرد، محقق خوبی (قدس سره) فرمود در اینجا واجب موسع، مضیق می‌شود (البته ما قبول نکردیم، ولی صاحب مرتقی می‌گوید اتفاقی است). صاحب مرتقی می‌گوید این روایات می‌خواهد بگوید حج یک واجب موسعی است که بر خلاف قاعده است. اگر گفت امسال بروم حج، نرفت، سال دیگر می‌روم نرفت، مرتب این سخن را گفت تا مُرد این عقاب می‌شود.

سؤال از ایشان آن است که اگر شما حج را واجب موسع می‌دانید، به این معناست که خود شارع اجازه داده، حال اگر بگویید این روایات در خصوص حج، در این واجب موسع استثنائی قائل شده، این بسیار خلاف ظاهر است. در کجای این روایات آمده که حج «و إن كان موسعاً»، اما شما حق ندارید امسال را سال دیگر کنید؟! روایات می‌گوید اصلاً حق ندارید تأخیر بیندازید. از روایات استفاده می‌شود حج یک واجب مضیق فوری است.

بنابراین، از کجای این روایات وسعت را استفاده کرده و بعد می‌گویید خلاف قاعده است. به بیان دیگر، در این روایات باید ائمه علیهم السلام یک اشاره‌ای کنند که «و إن كان موسعاً»، منتهی حج استثنای شده و حج مثل نماز نیست، و حال آنکه در این روایات، اشاره‌ای به این مطلب نشده است و اینکه یک مطلب خلاف قاعده در واجبات موسع از این روایات استفاده کنیم، امری بسیار بعید است و به هیچ وجه قابل التزام نیست.

دیدگاه برگزیده

نتیجه این شد که کلام شیخ انصاری (قدس سره) و صاحب مرتقی با خصوصیات که برای آنها ذکر شد، به هیچ وجه قابل التزام نیست. دو راه اول و دوم باقی می‌ماند. صاحب مرتقی می‌گوید درست است از روایت معاویه بن عمار استفاده می‌شود که مطلق تسويف اگرچه در یک سال جایز نیست، اما به قرینه روایات دیگر (که در آنها تسويف را مقترن با ترک حج قرار داده)، ما در روایت معاویه بن عمار تصرف می‌کنیم.

پاسخ این است که آیا واقعاً این قرینیت عرفی دارد؟ یعنی عرف می‌گوید که چون در چند روایت، کنار تسويف ترک آمده، پس در این دو روایت نیز (که کنار تسويف ترک نیامده)، پس مراد همان است؟ به نظر ما قرینه بودن مشکوک است و نمی‌تواند قرینیت داشته باشد. حال که نمی‌تواند قرینیت داشته باشد، ما همان راه اول می‌پذیریم.

به نظر ما صناعت اجتهادی، راه اول است که ما دو دسته روایات داریم؛ یک دسته روایت یکم و چهارم و ششم که اینها دلالت دارد بر اینکه اگر کسی امسال که سال اول استطاعت اوست گفت نمی‌روم و سال دیگر می‌روم، این کار حرام است. روایات دیگر نیز در صدد بیان تسويف منجر به ترک حج است. حال به چه دلیل ما دسته دوم را قرینه بر دسته اول بدانیم؟! بنابراین، اینها دو دسته روایت است و دو حکم را بیان می‌کند؛ یک حکم برای مطلق تسويف است و یک حکم برای تسويف منجر به ترک حج.

ممکن است گفته شود که این دو دسته از روایات نسبت به هم، مطلق و مقید هستند، در پاسخ می‌گوییم این روایات، اصلاً مطلق و مقید نیستند؛ زیرا اصلاً تنافی بین اینها وجود ندارد، در حمل مطلق بر مقید باید تنافی باشد. به عنوان مثال در «اعتق رقبة مؤمنة»، می‌گویید مثبتین است و بینشان تنافی نیست، بلکه اگر بگویید: «اعتق رقبة» و «لا تعتق رقبة کافرة»، در این صورت تنافی هست.

در اینجا نیز روایات می‌گوید در تسويف، عذری نیست و تسويف منجر به مرگ، «نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»، چه تنافی بین اینها وجود دارد؟! نه قرینیت عرفیه دارد، نه تنافی و نه ملاک حمل مطلق بر مقید در اینجا وجود دارد. بنابراین ما به راحتی می‌توانیم

فوریت شرعیه را اثبات کنیم.
دیدگاه والد معظم (قدس سره) در جمع روایات تسويف

مرحوم والد ما نیز همین راهی را طی کردند که بیان شد و می‌گویند روایت اول به خوبی دلالت دارد و روایت چهارم را اظهر از روایت اول می‌دانند. بنابراین دلالت این روایات (روایت اول، چهارم، ششم) بر فوریت شرعیه تمام است.

بعد مطلب دیگری می‌فرماید که حتی اگر ما باشیم و روایت طائفه دوم (یعنی اصلاً فرض کنید روایت اول، چهارم و ششم را نداشتیم)، باز از همین روایات گروه دوم فوریت شرعیه را استفاده می‌کنیم؛ زیرا دلیل این که تسويف منجر به ترک، موضوع برای عقاب است، تنها فوریت شرعیه است؛ چرا که اگر حج فوریت نداشت، دلیلی بر عقاب وجود نداشت.^[1]

به بیان دیگر؛ اینکه شارع فرموده واجب موسع است، همانند وقت نماز می‌شود و مستطیع می‌گوید این وقت انجام می‌دهم، سال دیگر انجام می‌دهم، سال دیگرش انجام می‌دهم تا اینکه مُرد، به شارع می‌گوییم خودت برای ما موسع قرار دادی، بعد هم نشد انجام بدهیم.

بنابراین، اینکه تسويف منجر به ترک موضوع برای استحقاق عقاب است، خود همین قرینه است بر اینکه هیچ دلیلی جز فوریت شرعیه ندارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «و الظاهر صحة الاستدلال بهذه الطائفة أيضا كما يظهر من الجواهر و ذلك لانه مع جواز التأخير و عدم فورية الوجوب لا مجال للعذاب بمثل ما ذكر فيها و لا لعدّه تاركاً للشرعة و لا محالة يترتب عليه استحقاق العقوبة لأنه لم يكن قاصداً لترك الحج بل كان عازماً على الإتيان به غاية الأمر ان التأخير كان مستنداً الى عدم فورية الوجوب نظير من مات في العصر قبل ان يصلّى الظهر و العصر فإنه لا يكون معاقباً على ترك الصلاتين فالعذاب و استحقاق العقوبة في المقام انما هو لأجل فورية وجوب الحج فالاستدلال صحيح.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج 1، ص: 24-25.